



## آواز جاودانگی

---

در هراس ثانیه ها بود  
که ، شکوفه ی گیلان به زیر پا افتاد  
و نا باورانه چشم مادر به در بود  
و آمدنش تکرار امروز به فردا افتاد .

چه شرمنده بود ، تپه های اوین  
زیر قامتِ چون او سپیدار  
آن یار  
آن تداوم بهار ...

بخاک که افتاد  
پیراهن دامادیش  
هنوز ، لگه های سفید داشت  
دو چشم عاشقش باز و  
دلش ، راز هزاران امید داشت

تبرداران حادثه ،  
حرامیان قابیل  
چه میدانند  
فردا که آفتاب  
از پشت تپه های اوین  
بر زلالی گیسوان گندمزاران بتابد ،  
نام او ، آواز گندمکاران  
یاد او ، نغمه ی عاشقان خواهد شد .

از برق اهریمن سوز آسمان ده شب  
تا سحرگاه غمین آخرین روز بهار  
چه بیقرار ، چه پروانه وار  
میسوخت ، سینه ی عاشقش ،  
در غم قافله ی رنج ، در تب

ای در پناه دریای بی کرانگی  
آواز جاودانگی  
ای راز ماندگاری جنگل  
طلایه دار ریشه های خونین  
وقتی ترا ، چون نیلوفر ارغوانی  
در گذرگاه توفان زمستانی  
شکستند

چه میدانستند  
روزی ، نو عروسان به سینه پُر عشق  
پیراهن خونین ترا ،  
برسردست گیرند  
به تماشاگاه دریا برند  
که تو دریای دلی ،  
ای عاشقترین داماد .

چراغی از حرمت آدمی ،  
برای عشق به ساکنان زمین  
با باروئی از شعریکه وزن داشت ،  
افروختی  
آنگاه از خرمن آتش گذشتی و سوختی .

\*\*\*

پس از تو ،  
آنچه ماند ، خزان جاوید بود  
با زورقی از هبوط  
در کرانه های خاموشی و سقوط ...

اکنون طوفان باغ ما را شکسته است  
دلها را با جوهر کین نوشته است  
اکنون غرور ما را ، برده است خواب  
اکنون که از سر ما گذشته است آب  
چراغی که افروختی ،  
جاودانه در این خانه ، خواهد سوخت  
ویادتو ،  
که یاد معصومیت باران است  
بر تن عریانی این باغ  
روزی ،  
پیراهن سبز بهاری ، خواهد دوخت .

بیاد سعید سلطانپور ، عاشقترین داماد جهان  
فرخ ازبری - خرداد ۱۳۹۴ المان